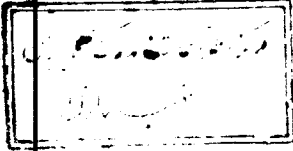


بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۲۹۰۴۴

۱۳۴۸ / ۱ / ۲۰



دانشگاه شهید بهشتی

دانشگاه شهید بهشتی

دانشکده حقوق

برای دریافت درجه کارشناسی ارشد (حقوق بین الملل)

موضوع:

اقدامات شورای امنیت

و اثرات آن بر حاکمیت دولتها

استاد راهنما:

دکتر سید علی هنجنی

استاد مشاور:

دکتر ابراهیم بیگ زاده

۳۴۹۵ / ۲

نگارش:

حسن رنجبر

بهار ۷۷

۲۴۰۴۴

تقدیر و سپاس

در آغاز مراتب سپاس، تحسین و تقدیر فروتنانه‌ام را به پیشگاه تمامی استادان گروه حقوق بین‌الملل که بحق شمع فروزان وجودشان روشنی بخش راهم بوده‌است تقدیم می‌دارم.

ضمناً از جناب آقای دکتر سیدعلی هنجنی استاد راهنمای محترم که زحمت راهنمایی مرا در این رساله تقبل فرمودند. و با صبر و شکیبایی فراوان در تمامی مراحل نگارش این رساله مرا همراهی فرمودند. صمیمانه سپاسگزاری می‌نمایم.

سپس از جناب آقای دکتر ابراهیم بیگزاده استاد محترم مشاور که با پذیرش زحمت مشاوره این رساله و با ارائه نظرات ارزنده خویش و بیان نواقص کار در تکمیل هرچه بیشتر این نوشتار مرا یاری فرمودند، صادقانه سپاسگزاری می‌نمایم.

بهار ۱۳۷۷، حسن رفجبر

فهرست مطالب

<u>صفحه</u>	<u>عنوان</u>
۱	<u>قسمت اول: تئوری حاکمیت دولتها و سرشت شورای امنیت</u>
۲	مقدمه
۶	فصل اول: مفهوم حاکمیت
۷	بخش اول - مفهوم حاکمیت قبل از جنگ جهانی اول
۹	بخش دوم - مفهوم حاکمیت پس از جنگ جهانی اول
۱۹	فصل دوم: منشور سازمان ملل متحد و حاکمیت دولتها
۲۲	بخش اول - اصل تساوی حاکمیت دولتها
۲۷	بخش دوم - تساوی حاکمیت دولتها در منشور ملل متحد
۲۹	الف - برابری حقوقی
۳۱	ب - برخورداری از حقوق ناشی از حاکمیت
۳۳	ج - احترام، شخصیت - تمامیت ارضی و استقلال دولتها
۳۳	بخش سوم - استقلال
۳۵	الف - استقلال و تعهدات دوجانبه و چندجانبه
۳۶	ب - استقلال و حقوق بین الملل عام

<u>صفحه</u>	<u>عنوان</u>
۳۹	فصل سوم : وضعیت حقوقی شورای امنیت ملل متحد
۴۳	بخش اول - حل و فصل مسألت آمیز اختلافات بین المللی
۴۴	بخش دوم - شناسایی موارد تهدید و نقض صلح و عمل تجاوز
۵۰	بخش سوم - اقدامات اجرایی
۵۵	الف - دلائل موافقین تفسیر موسع منشور
۵۶	ب - دلائل مخالفین تفسیر موسع منشور
۵۷	ج - رویه ارکان سازمان ملل

فصل چهارم : سرشت سیاسی شورای امنیت و رابطه آن با قانون اساسی تلقی

۶۱	کردن منشور
۶۹	بخش اول - آثار حقوقی قانون اساسی تلقی کردن منشور
	بخش دوم - سرشت سیاسی - حقوقی بعنوان برداشت منطقی از سرشت شورای امنیت
۷۲	
۷۹	بخش سوم - عملکرد شورای امنیت در نظام بین المللی دوقطبی

صفحه
عنوان

- قسمت دوم: تحولات نقش شورای امنیت و حاکمیت دولتها** ۸۶
- فصل اول: تحولات جدید در اصول عملی منشور ملل متحد** ۸۷
- بخش اول - موقعیت سازمان ملل متحد در نظم نوین جهانی ۹۵
- بخش دوم - عملکرد شورای امنیت در نظم بین‌المللی بعد از جنگ سرد ۹۹
- فصل دوم: تحولات نقش شورای امنیت** ۱۰۷
- بخش اول - ایجاد تحول در نحوه صدور مجوز توسل به زور ۱۱۳
- بخش دوم - ایجاد تحول در نقش نیروهای حافظ صلح ملل متحد ۱۱۶
- بخش سوم - ایجاد تحول در زمینه اقدامات بشردوستانه ۱۲۳
- فصل سوم: سیر تکامل مداخله بشردوستانه** ۱۲۶
- بخش اول - توسعه مفهوم امنیت بین‌المللی ۱۴۰
- بخش دوم - تشدید مخاطرات غیرنظامی ۱۴۱
- بخش سوم - رونق گرفتن ایدئولوژی لیبرال - دموکراسی ۱۴۴
- فصل چهارم: مفهوم کلاسیک مداخله بشردوستانه** ۱۴۶
- بخش اول - جایگاه مداخله بشردوستانه در دوره قبل از منشور ملل متحد .. ۱۴۸
- بخش دوم - مداخله بشردوستانه یک جانبه در دوره منشور ۱۵۲

<u>صفحه</u>	<u>عنوان</u>
۱۵۶	بخش سوم - شورای امنیت و مداخله بشردوستانه
۱۶۰	بخش چهارم - مداخله بشردوستانه در دوره بعد از جنگ سرد
۱۶۷	فصل پنجم: اصل حاکمیت دولتها و اقدامات شورای امنیت
۱۶۹	بخش اول - صلاحیت داخلی و عملکرد شورای امنیت
۱۷۱	بخش دوم - استقلال و اقدامات شورای امنیت
	بخش سوم - ارزش حقوقی تعارض اصل حاکمیت دولتها و اقدامات
۱۷۱	شورای امنیت
۱۷۹	فصل ششم: اصل تساوی حاکمیت دولتها و عملکرد شورای امنیت
	بخش اول - برابری حقوقی و عملکرد شورای امنیت در انجام نوآوری و یا نقض حقوق
۱۸۰	بین الملل
	بخش دوم - احترام شخصیت تمامیت ارضی و استقلال دولت و اقدامات شورای امنیت
۱۸۱	در انجام نوآوری و یا نقض حقوق بین الملل
	بخش سوم - ارزش حقوق تعارض اصل تساوی حاکمیت و اقدامات
۱۸۲	شورای امنیت
۱۸۸	نتیجه

قسمت اول

تئوری حاکمیت دولتها و سرشت شورای امنیت

انسان، نخست با شتاب بسیار بنای اندیشه خود را می‌گذارد،

آنگاه استواری آن را می‌آزماید.

امانوئل کانت : نقد عقل محض

مقدمه :

حاکمیت ملی که از ارکان اساسی نظام حقوق بین‌الملل است. همانند سایر مفاهیم حقوقی با گذشت زمان دچار تحول و تغییر شده است. در قرن هیجدهم دو تحول عمده در زمینه تئوری حاکمیت بوقوع پیوست. اولین تحول طرح حاکمیت ملی در برابر حاکمیت فرد بود. ژان ژاک روسو اصل آزادی انسان را در مقابل اصل اسارت قرارداد و با تئوری قرارداد اجتماعی کیفیت تشکیل جامعه را برخلاف منافع دولتهای استبدادی تشریح کرد. او ضمن تأیید حق حاکمیت حق مزبور را از سلطان به ملت منتقل نمود و اراده عموم را جایگزین اراده فرد کرد و بدین ترتیب نظریه حاکمیت ملی مطرح گردید.

تحول دیگر اینکه ویژگی تقسیم ناپذیر بودن حاکمیت زیرسؤال رفت و پدیده حاکمیت نسبی طرح گردید. چون با شکل گرفتن حقوق بین‌الملل و عضویت دولتها در معاهدات و سازمانهای بین‌المللی و منطقه‌ای مختلف، ضمن محدود شدن توسل به زور برای حاکمیت مطلق و بی‌حد و مرز نیز محدودیتهای در قبال رفتار یک دولت با دولتهای دیگر و مردم خود ایجاد شد. منشور ملل متحد تعهداتی را بر دولتها تحمیل نمود. در ماده ۲ منشور ضمن تأکید بر برابری تمام دولتهای عضو، اعلام می‌شود که «اعضای سازمان به

منظور تضمین حقوق و مزایای ناشی از عضویت، تعهداتی را که به موجب منشور حاضر پذیرفته‌اند با حسن نیت انجام خواهند داد». این تعهدات در بندهای بعدی منشور چنین مشخص شده است. «حل اختلافات بین‌المللی با روشهای مسالمت‌آمیز، خودداری از کاربرد زور، و کمک به سازمان در هر کاری که برحسب مقررات مندرج در منشور انجام می‌دهد». بدین ترتیب می‌بینیم که امروزه حاکمیت دولتها مطابق منشور و مجموعه‌ای از موافقت‌نامه‌های چند جانبه محدود شده است.

این مسئله را دبیرکل ملل متحد در گزارش ۳۱ ژانویه ۱۹۹۲ به شورای امنیت چنین می‌نویسد:

« احترام به حاکمیت [.....] برای هرگونه پیشرفت مشترک بین‌المللی امری حیاتی است. ولی زمان حاکمیت مطلق و انحصاری سپری شده است و تئوری آن هیچگاه با واقعیت منطبق نبوده است»^(۱)

روند تحولات در جامعه بین‌المللی به صورتی است که در حقوق بین‌الملل تفسیرهای جدیدی از موضوع حاکمیت در حال شکل‌گیری است. بصورتی که اگر شرایط ایجاد کند سازمان ملل می‌تواند در امور دولتهای دیگر دخالت کند. حال با توجه به اینکه گفتم مفهوم حاکمیت در عصر حاضر یک مفهوم نسبی است دولتها در جامعه بین‌المللی، و براساس حقوق بین‌الملل تعهداتی در برابر همدیگر دارند. یکی از این موارد تعهداتی است که به اعتبار عضویت در سازمان ملل متحد برای این دولتها در قبال سازمان بین‌المللی است که تاکنون وجود داشته و اکثریت قریب به اتفاق کشورهای جهان از اعضای آن بشمار

1 - Boutros-Ghali, An Agenda For Peace U.N. 1992.



می‌روند و این امر سبب ایجاد یک ارتباط پیچیده متقابل بین حاکمیت دولتها و سازمان ملل متحد گردیده است. و یکی از مهمترین مسائل این ارتباط حقوق و تکالیف دولتها در برابر شورای امنیت سازمان ملل متحد است.

↓ همانگونه که می‌دانیم شورای امنیت یکی از ارکان ملل متحد بوده و وظیفه اولیه حفظ صلح و امنیت بین‌المللی را برعهده دارد و این وظیفه را اعضاء ملل متحد بر مبنای حق حاکمیت خود، برای رعایت عدم توسل به زور در روابط بین‌الملل بدین شورا واگذار نموده‌اند.....

پس از پایان جنگ سرد نقش و اهمیت نهادهای بین‌المللی از جمله سازمان ملل افزایش یافته است. در این میان اقدامات شورای امنیت تحت عنوان مداخله بشر دوستانه حاکمیت دولتها را بیش از هر زمان دیگری با مشکل روبرو ساخته و این پرسش را مطرح نموده است که مبنای اعمال صلاحیت شورای امنیت چیست؟

در رابطه با اقدامات شورای امنیت دو دیدگاه مخالف و موافق مطرح می‌باشد. و هریک نظرات خودشان را به نوعی توجیه می‌کنند. مخالفان صلاحیت شورای امنیت در زمینه مداخله بشر دوستانه به بند ۷ ماده ۲ منشور ملل متحد استناد می‌کنند که ملل متحد را از دخالت در اموری که اساساً در صلاحیت داخلی دولتهاست» باز می‌دارد طبق این نظر حقوق بشر را موضوعی صرفاً داخلی تلقی کرده و تعهد اعضاء سازمان ملل در خصوص حقوق بشر را طبق منشور، تنها یک تعهد کلی و همکاری برای افزایش احترام به حقوق بشر می‌داند. مدافعان صلاحیت شورای امنیت به ماده ۳۹ منشور ملل متحد اشاره می‌کنند که مطابق آن، شورای امنیت می‌تواند «هر وضعیتی را که تهدید صلح، نقض صلح



و یا تجاوز باشد، شناسایی نموده» و طبق مواد ۴۱ و ۴۲ منشور اقدام نماید. آنها مدعی هستند که این وضعیت می تواند بر اثر نقض گسترده حقوق بشر در یک بحران داخلی و یا ناشی از سیاست سرکوب بوسیله یکی از دولتها باشد از این دیدگاه حقوق بشر مسئله ای داخلی نیست، چراکه تأکید منشور ملل متحد بر پیشبرد و تشویق احترام به حقوق بشر به عنوان یکی از اهداف ملل متحد و متعاقباً کثرت کنوانسیونها و اعلامیه های مربوط به حقوق انسانها و عرفی شدن برخی از آنها حقوق بشر را به یکی از هنجارهای قطعی و قواعد امره حقوق بین الملل مبدل نموده و حمایت بین المللی از آن به عنوان یک تعهد الزامی نسبت به جامعه بین المللی درآمده است.

در این پژوهش ما برآنیم که اگر استدلال اخیر پذیرفته شود و شورای امنیت صلاحیت داشته باشد تا در موارد نقض گسترده حقوق بشر اقدام به مداخله بشر دوستانه نماید. در صورت وجود تعارض میان حاکمیت دولتها و اقداماتی که شورای امنیت براساس تفسیر موسع از صلاحیت خود به انجام آن مبادرت می ورزد، این تعارض چه تأثیر متقابلی در مشروعیت اقدامات شورای امنیت و حاکمیت دولتها خواهد داشت؟

فصل اول

مفہوم حاکمیت

بخش اول مفهوم حاکمیت قبل از جنگ جهانی اول:

در قرون وسطی حاکمیت تحت اقتدار و نفوذ پاپ قرار داشت و پادشاهان معتقد بودند که حاکمیت و قدرت را از خداوند گرفته‌اند، و لذا در روی زمین باید مطیع اقتدار پاپ نماینده خداوند باشند. براساس این طرز تفکر کلیه پادشاهان اروپایی خود را ملزم به فرمانبرداری از کلیسای رُم می‌دیدند. مبنای اندیشه آنها این بود که جامعه جهانی از مردمانی بوجود آمده است که همگی مخلوق خداوند هستند، و هیچگونه اقتدار نظامی و یا غیرنظامی نمی‌تواند بر آنها حاکمیت مطلق داشته باشد. بنابراین جامعه مسیحی قرون وسطی که در آن قدرت سیاسی در انحصار ارباب کلیسا بود مشروعیت خود را در خارج از قدرت یدی و فکری بشر جستجو می‌کرد.

از قرن شانزدهم صاحب‌نظران سعی کردند پایه‌های حقوقی دولت - ملت را بنیان نهند. ژان بدن فرانسوی با نوشتن کتاب «شش رساله در باب هیئت سیاسی» پل رابطی بین حاکمیت قدرت سیاسی و حقوق ایجاد کرد.^(۱) ژان بدن حاکمیت را داشتن قدرت برتر بر شهروندان و اتباع که قانون آن را محدود نکرده باشد می‌داند.^(۲) و لذا هیچ مقامی به غیر از اراده خداوند و قواعد حقوق طبیعی نمی‌توانند آنرا محدود سازند.

در این تعبیر حاکمیت رکن اصلی دولت است که بدون آن وجود و ماهیت دستگاه حکومتی زایل و به هرج و مرج کشیده می‌شود. ژان بدن حاکمیت را در رژیم سلطنتی از آن پادشاه و در جمهوری متعلق به مردم می‌دانست. در زمان بدن شیوه حکومت سلطنتی

۱- سید علی اصغر کاظمی . نظریه همگرایی در روابط بین‌الملل «تجربه جهان سوم» تهران، قومس ۱۳۷۰ ص ۱۱۷.

۲- حسن ارسنجانی، حاکمیت دولتها، تهران شرکت سهامی کتابهای جیبی ۱۳۴۸، ص ۳.

رواج داشت. و این شیوه حکومت در قرون شانزدهم و هفدهم در سراسر قاره اروپا گسترش یافت. اما در قرن هیجدهم تحول تازه‌ای در نحوه حکومت ایجاد شد و آن تغییر حکومت سلطنتی به دولت - ملت است. و این تحول در اثر رونق گرفتن روحیه میهن پرستی، احساس تعلق به توده‌های اجتماعی و احساسات ملی‌گرایانه بوجود آمده است. بنابراین در نتیجه این تحولات این طرز فکر بوجود آمده که حق حاکمیت اختصاص به یک فرد ندارد، بلکه متعلق به ملت می‌باشد. تا اواخر قرن نوزدهم به خاطر اینکه نظام بین‌المللی یک نظام صرفاً اروپایی بود، مفهوم حاکمیت نیز برای تنظیم روابط میان دولت‌های اروپایی به کار گرفته می‌شد، و روابط بین این دول و سایرین بر مبنای روابط استعماری بود. لذا در آفریقا و آسیا حاکمیت رهبران محلی را انکار می‌کردند، با ظهور قدرتهای غیراروپایی در عرصه روابط بین‌الملل و سپس با استقلال روزافزون دولت‌های جهان سوم در قرن بیستم، نظام اروپایی به یک نظام جهانی مبدل شد، و حاکمیت این دول جدید در سطح بین‌الملل به رسمیت شناخته شد. حاکمیت در ابتدا مطلق فرض می‌شد و تنها قدرت و اشکال متعددی از آن همچون توازن قدرت، حاکمیت دولت را محدود می‌کرد.

به هر حال با پیدایش پدیده‌های حاکمیت که رسماً از ۱۶۴۸ شروع شد ما شاهد یک سلسله نظریات جدید توسط گروسیوس و پوفندورف هستیم که اعتقاد به امکان محدود شدن حاکمیت بوسیله قانون داشتند.^(۱) حاکمیت در آن روزگار در بعد خارجی این معنی را داشت که پادشاه یک کشور حق مداخله در امور پادشاه کشور دیگری را ندارد. و در بعد

1 - Oppenheim, international Law.V.I.P. 120-121

به نقل از منوچهر گنجی حقوق بین‌الملل عمومی جلد اول تهران انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۴۸، ص ۷۱